سخنرانی مسجد مروی - جلسه 9

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَ الدّاهِرينَ.

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤمِنُونَ) [1]

هر که را روی به بهبود نبود

دیدن روی نبی سود نبود

آدم باید دلی پاک و صاف و در طلب داشته باشد. اگر دل در طلب بود، البتّه به حقّ و حقیقت میرسد. اگر کبر توی دماغش نبود، نخواست مجادله با حقّ و حقیقت کند، نخواست تعصّب به خرج بدهد و به عبارت دیگر نخواست با جان ایمانی خودش بازی کند، و بخواهد چیزی بفهمد، می‌فهمد. اگر کسی در صراط حقطلبی باشد، به حق میرسد. نوعاً به حق میرسند، بلکه کلاً می‌رسند. در این‌صورت قرآن و کلام خدا هم برای اینها خیلی مفید است. اوّل سوره بقره می‌فرماید:

(ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) [2]

قرآن راهنمای متقین و پرهیزکاران است، راهنمای اراذل و اوباشی که دل به قرآن نمیبندند، و اعتنایی به قرآن ندارند، نخواهد بود:

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤمِنُونَ)

در جای دیگر می‌فرماید:

(إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ) [3]

کسی که انگشتش را به گوشش کرده و خودش را کر کرده است، این صدا هر چقدر قوی باشد، صدا را نمیشنود. چون خودش صدا را برخودش مخفی کرده است. بندهای که می‌گوید معتقد به طبابت آقای طبیب نیستم، گوش به حرف‌هایش نمیدهم. از وجود این طبیب بهره نمیبرد:

(وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤمِنِينَ [وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إلاّ خَساراً) [4]

باید ایمان باشد. بالاخره با حقّ و حقیقت نباید جدال و عناد کرد. با یک دلِ پاک و چشم بی‌طرفی باید به قرآن نگاه کرد. اگر این‌گونه نگاه کنید، میفهمید قرآن عجیب و غریب است و عُجب قرآن و عظمت قرآن هم در علم قرآن است.

پیغمبر هم نظرش به علم و هدایت قرآن بوده و به آن افتخار میکرده است و تحدّی هم به علم قرآن شده است. در موضوع تحدّی به قرآن توضیح خواهم داد. در همه چیزش تحدّی شده، امّا برای ما ایرانی‌ها به فصاحت و بلاغتش تحدّی نشده است. پیغمبر به علم قرآن، به نورانیّت قرآن. تکیه کرده است که قرآن کتاب علمی است که من آوردم و اینچنین کتابی شما نمیتوانید بیاورید:

(قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أنْ يَأتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأتُونَ بِمِثْلِهِ) [5]

آنوقت طرز این چیست؟

یکی از جهات کمالیّهای که در طرزهای این قرآن است، آن است که قرآن جوامع علم به جوامع کلم دارد، جوامع علم به جوامع معانی دارد و مفصّلات علم دارد و مجملات علم. یک علمهای جمعی جُمَلی دارد، کوچولو کوچولو در یک سطر، و یک رشته و فن را در یک سطر تمام کرده است، نظیر آن‌چه دیروز گفتم. می‌فرماید:

(كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) [6]

بخور، بیاشام، اسراف نکن، زیاده از حد نخور.

تمام طب در همین یک جمله جمع شده است. التزام میدهم بنده به هر کس که طبق این آیه عمل کند، ناخوش نشود. من خودم مدت‌هاست اینطوری هستم. به محض این که میبینم ترش میکنم یا سرم درد گرفت، امساک میکنم، چرا که: (اَلْحِمْيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاء) [7] میفهمم اسراف شده، به طرف افراط رفتهام، حالا باید تعدیل شود، امساک! امساک! همین روزه خیلی برایتان مؤثر است، و هکذا آیات دیگر.

یکی از جوامع العلم قرآن در موضوع معرفت خداست که اهمّ علم قرآن است. کلمه مبارکه «لا اله الاّ الله»، یک قدری مفصّل‌ترش سوره مبارکه اخلاص است. این (قُلْ هُوَ الله اَحد) یک دنیا حرف دارد و یک نکات و رموز و دقایق عجیبی از علم توحید، در این سوره مبارکه گنجانده شده است. کفّار یک مشت خدایانی را جمع کرده بودند، ریخته بودند روی هم، دراز، گرد، سهپهلو، مسی، برنجی، سنگی، نقره‌ای به انحاء و اقسام مختلفه و آوردند برای پیغمبر و به پیغمبر گفتند: هذه آلِهَتَنا؛ یعنی این‌ها، خدایان ماست.

این را بدانید نه این‌که راستی راستی این بت‌ها را خالقشان می‌دانستند، بلکه این‌ها را واسطه میدانستند و مرآت تجلّی خدا میدانستند: (ما نَعْبُدُهُمْ إلاّ لِيُقَرِّبُونا إلَى الله زُلْفی) [8] تو خدایت را بگو محمّد: آن‌ها گفتند «هذهِ الهتنا»

بـذ الـمـفــرد مـذكّر اشــر

بذی و ذه تی تا علی الأنثی اقتصر [9]

ذا و ذی حرف اشاره است، اشاره به یک مشارالیه محسوس و قابل مشاهده است. وقتی میگوییم این، یا ایشان، اشاره است به یک شیئی که آن شیء، با چشم دیده میشود و نزدیک هم هست. امّا اگر دور باشد میگوییم اُو. این اُوی ما همان هوی عربی است. او میگوید هو، ما میگوییم او، و این واو هم اشباع رفع همزه است. اشباع، به منظور افهام بُعد او است. در عربی، این اشباع هم هرچه طولانیتر باشد، اشاره به دوری بیش‌تر است. میگوییم در گفتن هو، هر چقدر مدّ واو را بیش‌تر طول بدهی، اشاره به ابعدیّت است، یعنی خیلی دور است پس واو، واو اشباعیه است و اصل اشباع به منظور افهام بُعد اوست و چیزی که بُعدش زیاد باشد، به حسّ ادراک نمیشود. آنی که جلو چشممان هست، میبینیم، امّا اونی که دور است، نه چشم میبیند و نه گوش میشنود. پس «الهاء تنبیه للثابت» است. اصل اسم خدا در هُو، «هُ» است. و این اسم اعظم است به یک معنا. نه این‌که تمامش اسم اعظم است. [10] «ه»، یک جهت عظمت دارد. اوّلاً دایره است، مبدأ و منتها ندارد، عدد «ه» هم که روحش هست، دایره است؛ یعنی عدد پنج.

این هم نکته‌ایست، اَعداد، روح حروفند. هر حرفی یک عدد دارد. البته حروف، عدد زیادی دارند، امّا یک عددش مهم است که ائمه با آن عدد کارهایی میکردند. حدیث ابالبید روی اعداد ابجدی است. ابجد 28 حرف است، 9 حرفش یکان است، نه حرفش دهگان، 9 حرفش صدگان، یک

حرفش هزارگان، 9 تا آحاد، 9 تا عشرات، 9 تا مئات، و یکی الوف. به هر حال این عدد را روح حروف میگویند.

الف1، ب2،ج3، دال4، ه 5، و6، ز 7، ح 8، ط 9، ی10.

از «ی» به بالا دهگان و عشرات است: ی10، ک20، ل30، م40، ن50، س60، ع70، ف80، ص90. از «قاف» صدگان می‌شود؛ یعنی مآت: ق100، ر200، ش300، ت400، ث500، خ600، ذ700، ض800، ظ900، غ1000. این‌ها اعداد ابجدی هستند.

ائمه: گاهی از روی همین اعداد استخراج‌هایی میکردند. عدد «ه» که روحش هست، یعنی پنج، دایره است. یعنی دور میزند توی خودش، اوّلش خودش است، آخرش هم خودش. عدد «ه» پنج است. 5 را ضرب در 5 کن میشود 25، آخرش 5 است. 25 را ضرب در بیست و پنج کنی، میشود 625 تا آخرش پنج است. 625 را ضربدر 625 کن میشود، می‌شود 390625 که باز آخرش 5 است. تا ابد که ضرب کنی آخرش 5 است. امّا سه اینطور نیست 3 سه تا 9 تا. عدد «ه» که پنج است دایره است. او هم دور میزند. این امر نشانه آن است که الوهیت به جلال و جمال ظاهری و به خفاء معنویش لانهایه است. از ازل تا به ابد، همه میدان الوهیّت حق متعال است. اوّل ندارد، آخر ندارد، بدأ ندارد، ختم ندارد، بلکه خداییش دور میزند به خودش. این یک رمز در هاء، و رموز زیاد دارد و بزرگان به اینها اشاره کردهاند. یاوه نیست. «ه» تنبیه و تثبیت به ثابت است. یک موجودی هست که این «ه» ضمیر راجع به اوست. امّا آن موجود، غایب از حوّاس است، دور است، بر عکس آن خدایان. آن‌ها آمدند گفتند هذهِ الهتنا، آیه آمد (قل هُو الله أحد). خدای من هذا نیست، هو است، هذا یعنی این. هذا وقتی است که با چشم و گوش بشود دید و شنید و با انگشت اشاره کرد. امّا خدا اشاره کردنی نیست، دیدنی نیست. لذا اسم اشاره نیاورد، ضمیر غایب هو آورد. این «ه» بنابر مذاق بسیاری، همان‌های الله است. لامِ اختصاص بر سرش آمد، شد: «له»:

(لَهُ مُلْكُ السَّموات وَ الْأرْض) [11]

الف و لام تعریف خارجی برسرش آمد، شد الله. الله هم بعضی میگویند همان «ه» است که لام اختصاصی و الف و لام تعریف بر آن وارد شده است.

ها، هو، هی هر سه اسم الله هستند. بدانید به ضمّه و فتحه و کسره بدون اشباع، یعنی هَ- هِ- هُ همه اسماءالله هستند. با ابتدا کردن به حرف لین، یا با ابتدا کردن به همزه، «ه» می‌شود: آه، یوه، آهی،

این‌ها نیز همه اسماء الله است و تمام اسمیّت آن‌ها مال هاء است و مابقی، زوائد الحاقیّه هستند، و این دلالت بر ذات غیب الغیوب می‌کند بر مقام لا اسم له و لا رسم له.

در آن خلوت که هستی بی نشان بود وجودی بود از نقش دویی دور نه با آیینه رویش در میانه نوای دلبری با خویش میساخت

به کنج نیستی عالم نهان بود ز گفتگوی مایی و تویی دور نه زلفش را کشیده دست شانه قمار عاشقی با خویش میباخت

این، مقام هویّت غیبیّه است که اسم و رسم، و تعیّن و حد ندارد. اینجا قمار با خودش میبازد. خلقی را خلق نکرده، تجلّی نوری به مقام تجلیّات نورانی و صفتی نکرده است. غیب خفی و کنز مخفی و مقام لااسمی و لارسمی خداست. اسم این مقام هو است، هو اشاره به این مقام است. آنوقت خدا در مقام تجلّی میآید، تجلّی احدیّت دارد، تجلّی واحدیّت دارد، تجلیّات کونی خارجی دارد. به خدا در مقام تجلّی به تمام کمالات، الله گفته میشود. پیارسال در همینجا در بحث معرفت فطری گفتم: الف و لام الله، الف و لام عهد فطری است. حضرات نحوییّن عهد ذکری و خارجی و ذهنی دارند، امّا ما گفتیم الف و لام عهد فطری است. معرفتش در فطرت تمام بشر خوابیده است. وجدان حقّ متعال بدون کیفیّت و حیرتانگیز است. علمای ما الله را از اَلَهَ مشتق میدانند که به معنی تحیّر است. میگویند الله یعنی آن ذاتی که در فطرت، همه او را مییابیم، امّا نمیدانیم کیست؟ چیست؟ یک کلمهای چند روز پیش از امام باقر دیدم، پشتم لرزید. نه اینکه من بلرزم، همه بزرگان میلرزند؛ و امروز به آن اشاره میکنم. الله اسم است برای مقام جمعی تجلیّات حق متعال، به تجلّی اسمی و به تجلّی صفتی که همه را در خدا حیران کرده، خاتم الانبیا را هم حیران کرده است. همه در لا اله الّا الله متحیّرند. همه در مقابل پیچ و تاب زلف یار، خود را فراموش کردهاند و بی‌خود شدهاند.

فيك يا أعجوبة الكون أنت حيّرت ذوي اللّبّ كلّما قدّم فكري فيك

غدا الفكر كليلا و بلبلت العقولا شبرا فرّ ميلا [12]

الله همین است. تا میآیی نزدیک که با فکرت بفهمی، یک لگد میزند توی فکرت و میلیاردها عقبت میاندازد.

بـه عـقـل نازی حکیـم تا کی

به فکرت این ره نمیشود طی

اینجا، جای فکر نیست:

به کنه ذاتش خرد برد پی

اگر رسد خس به قعر دریا

کاه را میشود به ته دریا رساند، امّا محال است فکر تو به کنه ذات خدا برسد. در سوره توحید، خدا احد است، یعنی شبیه ندارد، یعنی عدیل ندارد. قرآن نفرموده است: قل هوالله واحد. چرا که واحد، اثنان دارد؛ امّا احد، اثنان ندارد. در مقام شماره میگویی واحد، اثنان، ثلاث، امّا نمیگویی احد، اثنان. احد در موازنه و مقابله با اثنان نمیآید؛ احد یعنی یکتا یعنی بیهمتا. احد یعنی نظیر ندارد، شبیه ندارد، عدیل و بدیل و مثیل ندارد. زیرا خداوند، سنخ ممکنات نیست، شبیه ممکنات نیست. از اینجا فضلا یک نکتهای را بفهمند. تشکیک در وجود غلط است، زیرا اگر تشکیک در وجود باشد و خدا هم حقیقت وجود و مرتبه کاملهاش باشد، دیگر خدا احد نیست و خدا شبیه پیدا کرده است، ولو در اصل وجود. روایات ما به ما میگویند خدا شبیه ندارد. حتّی در لفظ شیء که در فارسی میگوییم چیز، این لفظ چیز به آن معنا که بر ممکنات اطلاق میشود، بر خدا اطلاق نمیشود. زیرا چیز عبارتست از اشیاء ممکنه و خدا به کلی از تمام اشیاء امکانیّه جداست: (کُنْهُهُ تَفْرِیقٌ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ) [13] (شیءٌ لا کالاشیاء) [14] بنابر این، لفظ شیء را که بر خدا اطلاق میکنیم، مثل اطلاق لفظ شیء بر سایر اشیاء نیست. چون، قالب الفاظ، تنگ است؛ یعنی لفظی نداریم که بر او اطلاق کنیم، این لفظ را برای خدا به کار میبریم. این، معنای احد است.

احد است و اگر تو بشماری

واحدیّت رساندت به هزار

در سوره توحید آمده است: (الله الصّمد)، خدا صمد است و در الصّمدش معرکه است. حضرت باقر7 به آن فلسطینیها که آمده بودند و از (الله الصّمد) سؤال کردند، بیاناتی فرمودند. از جمله در بیاناتش فرمود: الصّمد پنج حرف است: الف، لام، صاد، میم، دال. [15] این از جاهایی است که ائمه درباره حرف، سخن میگویند [16] و در جایی دیگر هم درباره نقطه حروف سخن میگویند. (الله الصّمد) نقطه ندارد، تشدید دارد و اعراب دارد که آن بماند. آن، بطن دوم است. امام فرمود: الصّمد پنج حرف است. الف، اشاره به انیّت خداست. انیّت خدا چیست؟ میفرماید: «انّه لا اله الّا هو». یک چنین تعریضی برای انیّت خدا جز دهان خود خدا، نمیتواند بکند. فلاسفه هم گفتهاند:

الحق ماهیتهُ انیتّه

اذ مقتضــی العُروضِ معلولیتّه

اینها چی چی است؟ انیّت خدا انّه لا اله الاّ هو. خدا نه ماهیت است نه وجود. وجود به آن معنایی که شما میفهمید، خدا نیست. انیّت خدا وجود نیست، انیّت خدا «لا اله الا هو» است. یعنی نمیفهمیم نمیفهمیم. انیّت خدا یعنی حقیقتی که ما محال است به هیچوجه او را درک کنیم. او بالاتر از ادراک وجود ماست، و چون بالاتر است، نمی‌توانیم او را درک کنیم. او ادراک نمیشود و ما به مدارکمان ولو بوجهٍ ولو بالوجه نمی توانیم او را درک نمی کنیم. طلبهها این حرف‌ها را برای شما میگویم! همزه اشاره به انیّت خداست که «انّه لا اله الّا هو». این از الف، امّا لام.

لام اشاره به مالکیّت خداست که له الملک. لام، لامِ اختصاص است و هر چیزی مال خداست، مختصّ به خداست. یکی از لوازم ملک اینست که غیرِ مالک، حقّ تصرف در آن ندارد، مگر به اجازه مالک. الآن همینطور است. آن ماهیّت فقیر عاجز بنده، مالک چشم شده به اذن خدا، مالک گوش است به اذن خدا، تصرّف در دماغ و بینی میکند به اذن خدا، تصرّف در بدن میکند به اذن خدا. پس همه اینها مملوک خدایند که ماهیّت فقیر من بدون اذن او نمیتواند در اینها تصرّف کند. فما الرّوح و الجسمان الّا ودیعة. میگویند پانصد تومان امانت نزدت باشد، گاهی میگویند دست به آن نزنی، گاهی میگویند خواستی خرج کنی عیب ندارد. روح و بدن، ودیعه خداست نزد ما، 40 سال 50 سال اجازه میدهند که ما در روح و بدن که ودیعه خداست تصرّف کنیم. بعد از چهل پنجاه سال، میگویند فضولی موقوف، حقّ تصرّف در این بدن و روح را نداری. مگر در روح هم میشود تصرّف کرد؟

در فناء کلّی قبلی از قیامت که میشود، به ماهیّت میگویند، آنجایی که گفته میشود (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) [17] مالک امروز کیست؟ ما چون مالک زبان نیستم، نمیتوانیم جواب بدهیم. الآن من مالک چشمم، ولی به اذن خدا. خدا اجازه میدهد که من با این چشمم شما را ببینم. ولی اگر خدا مالکیّت مرا گرفت، چون مالکیّت من عرضی است، مالکیّت من به اذن اوست؛ اگر به من اذن نداد من مالک چشم نمیشوم، لذا نمیتوانم ببینم. من الآن به اذن خدا مالک زبانم؛ اگر خدا اذن را گرفت، مالکیت من سلب میشود، مالکیت مال خدا میشود، چون ما به تملیک خدا مالکیم. روز قیامت همه مالک‌های ما را میگیرند، گوش هست امّا نمیشنود، چشم هست امّا نمیبیند، در این موقع خاص، زبان هست امّا نمیتواند حرف بزند.

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

آنوقت صدا بلند میشود (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) امروز مالک کیست؟ این مالکیت‌ها، شاه و رعیّت‌ها که به درد نمیخورد، همه عرضیّه است، میگیرند و میدهند.

دارد دل من هر لحظه دو عید عیدی است سعید، لبسی است جدید از راه نهان در محفل جان

یک عید فنا، یک عید بقا هر لحظه مرا، هر لحظه تو را گویند برو، گویند بیا

افتاده‌ایم توی دست جمال و جلال. به جمال میآورند، به جلال میافکنند، یک اردنگی میزنند میافتد آن طرف، باز میآورندش. یک معنی تردّد در «ما تردّدت فی شیء انا فاعله»، همین است، و الاّ خداوند که تردید ندارد.

روز قیامت مالکیت‌های عرَضی و مجازی همه میرود، و مالکیت حقیقیه که مال خداست، میماند: (مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) [18] مالک، خداست. البته مالکیّت فهم را از ما نمی‌گیرند، ولی سایر مالکیّت‌ها را می‌گیرند. آنوقت «بوجه الله الباقی بعد فناء کلّ شیء» یعنی به وجود مقدس حضرت خاتم النبیین ابوالقاسم محمد9 اجازه جواب میدهند. زیرا وجه خداست و باقی به بقاء خداست. ایشان از قِبَل ماسوی‌الله عرض میکند: (لِلهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّار) پس ملک، مال خداست. [19] قارّ و قور نکن، باد به سبیلت نینداز، ملک من است. چیچی ملک توست؟ بدبخت! می‌گیرندت و می‌برندت توی گور. نفست را مالک نیستی، پس من من نکن. انانیّت و انیّت، حقّ خداست.

حجاب رخ مقصود، من و ما و شمایید

شمایید مبینید من و ما و شما را

***

بَيْنی و بَيْنَكَ انّیٌ ینازعُنی

فارفَعْ بلُطْفِكَ انّی من البین

و امّا صاد. صاد «الصّمد» اشاره به صدق خداست. خدا صادق الوعد است، خدا صادق القول است. کلام خدا صدق است، عهد خدا صدق است، دعوت خدا به صدق است. صدق ذات مقدّسش، جوهر و گوهر صدق است، دعوتش هم به صدق است. غیر خدا کذب است، غیر خدا باطل است، غیر خدا واقع ندارد. [20]

ألا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللهَ بَاطِلٌ

وَ كُلُّ نُعَيْمٍ لا مَحَالَةَ زَائِل [21]

غیر خدا واقع ندارد. یک رمز مىگويم و رد مىشوم. آقايان! خدا غيور است به واقع. در واقعيّت هم خدا واحد است و متفرّد است. اگر در واقعيّت و صدق، خدا متفرّد است، دیگر بفهمید که شعر زیر، نهايتاً واقعيّت ظلّيه دارد، که واقعيّت ظليّهاش، ظلّ واقعيّت است.

كلّما فی الكون وَهْمٌ او خيالٌ

او عكوس فی المرايا او ظلال

امّا ميم. ميم اشاره به ملک خداست. اگر من ملک خدا را بخواهم شرح بدهم، دو سه منبر طول مىكشد. قرآن خودش اجمالى در اينباره گفته است. يكى از علوم جمعى خدا در قرآن، راجع به ملک خداست. ملاّک خداست. ملكهاى ششدانگى دارد. يک دانگش زمين است، يک دانگش عطارد است،.از این ششدانگیها دارد. منظومه شمسى یک حلقه كوچک از ملک اوست که یک دانگش زمين است. ششصد ميليون از این ششدانگیها دارد. خدا كشور جبروت دارد، خدا كشور ملكوت دارد، ملكوت عليا دارد، ملكوت سفلى دارد، كشور ارواح دارد، كشور اظلّه دارد، كشور انوار دارد، كشور عقول دارد، كشور روح دارد، كشورهاى عالم اولى دارد، كشورهاى آخرت دارد، كشور دنيا دارد. این را در یک پرده علم قرآن، انشاءالله یک روز اشاره مىكنم. آدم از ملاّكيّت خدا گيج مىشود. همه آبها در كار است، همه زمينها در كار است، هيچ كدامش را بیكار نگذاشته است. آفتابش مىتابد، آبها تبخير میشوند، باران و برف میشوند. زمينش سبزه مىدهد، حتى يک پشت ناخن را خدا عاطل و باطل نگذاشته است.

امّا دال. دال (الصّمد) اشاره به دوام ملک خداست. ملک خدا دوام دارد. صحبت یک ميليارد سال قبل نيست. صحّبت 50 ميليارد سال نيست؛ صحّبت یک ميليارد ميليار ميليارد نيست؛ هرچه بيايى جلو، باز هست. اينست كه عقل درابديّت و ازليّت خدا حيران است، چنانچه در تمام صفات خدا حيران است.

حضرت فرمود الصّمد اينست. يعنى آن خداى لا اله الاّ الله که تمام عالم وجود، ملک اختصاصى اوست. اهل بصره به امام حسين7 نوشتند: يابن رسولالله! معنى صمد چيست؟ فرمود: خدا خودش در قرآن فرموده است: (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) این معناى صمد است. [22] يعنى خدا نزاييده است، هيچجور زاييدنى. چيزى از خدا بيرون نرفته و صادر نشده است. حضرت سيدالشهدا7 مىفرمايد: هيچ چيز كثيفى از خدا بيرون نيامده است، نه مانند چيزهاى كثيفى كه از ما

بیرون مىآید و نه چیزهای لطیف. پس (لم یلد)، یعنی از خدا هیچ چیز لطیفی بیرون نیامده است. ما همه میزاییم و اولاد داریم الی ماشاءالله، ولی آنها را نمىشناسیم. یکی از اولادمان مدفوعات ماست. لذا بعضی شوخی مىکنند و مىگویند تولید مثل است. یکی دیگر، فرزند ماست که ما منی را القا مىکنیم و مادرها میزایند. حافظه ما فرزند ماست. همّ و غمّ ما فرزند ماست. نشاط و انبساط فرزند ماست. امید و خوف ما فرزند ماست. قبض و بسط روحی ما فرزند ماست. همه از ما بیرون مىآیند. ادراک و فهم و شعور ما آقازادههای ماست. خدا هیچ یک از این آقازادهها را ندارد، هیچ سنخش را. یکی از آقازادههای ما دیدن ماست. یکی از آقازادههای ما شنیدن ماست. یکی بو کشیدن ماست، یکی چشیدن ماست. اینها آقازادههای لطیف ما هستند. خدا هیچیک از اینها را ندارد. نه آقازاده کثیف دارد، نه آقازاده لطیف. اینها در کلام امام حسین است. نه آقازاده کثیف از خدا خارج مىشود، نه آقازاده لطیف. پس خلقت به صدور نیست، به هر معنایی که بخواهید بگویید. زیرا صدور، ولادت است و خدا لم یلد است. اعیان ثابته مستجن در ذات، در خدا نیستند. اگر اینگونه بود، خدا زاییده بود و خدا مىگوید «لم یلد و این لم یلد». قرآن اول به کمر نصاری لگد زد که گفتند: مسیح پسر خداست. دو لگد هم به کمر یهودیها زد. یک بار که گفتند (نحن ابناء الله) [23] یعنی ما بچّههای خداییم، و بار دیگر که گفتند: (عزیر ابن الله) [24] . قرآن، یک لگد به عربهای برهنه بىشعور زد. آخر همان عربهای برهنه یک قسمت عرفان داشتهاند. عرفای آنها کسانی بودند که فقط اسم جبرئیل را مىدانستند. مىدانستند یک مَلِکی است به اسم جبرئیل. این عرفا مىگفتند: ملائکه دختران خدایند. زیرا اگر خدا به آنها دختری میداد، صورتهایشان سیاه میشد. آیه آمد: فلان فلان شدهها! چهطور شد پسران، مال شما باشد و دختران، مال من. چیزی که برای خودتان گوار نمىدانید، مال ما:

(وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظيمٌ) [25]

آنها که نقاشی ملائکه مىکشند، و مثل دختر مىکشند، از این خرها پیروی کرده اند. خیال مىکنند ملائکه دخترند. خبر ندارند اگر جبرئیل مردانگی کند، پدر همه را در مىآورد. ملائکه بنات الله نیستند. امّا آیا قرآن تنها همین را مىخواهد بگوید؟ نه! قرآن اجلّ شأناً از آن است که به لفظ «لم یلد» بخواهد فقط این معنا را برساند. قرآن یک جهت کلّی دارد، و یک جهت باسطه واسطه دارد. با تمام عوالم سازش مىکند. لفظ مائش با آب مىسازد و با علم مىسازد، با نهر شیر بهشتی مىسازد، با اصل حیات مىسازد. لذا قرآن به همه عوالم رفته و مىرود. قرآن درجاتش لایتناهی است، زیرا جلوه خداست. به هرحال «لم یلد» منحصر به آن معنای ساده نیست. خدا آقازادههای لطیفه ندارد، همّ و

غم ندارد، قبض و بسط ندارد، جهل ندارد، فکر ندارد، تروّی ندارد. تمام آنچه را ما در نفسمان داریم، حالات مختلفه ما را خدا ندارد. اینطور ادعای لطیف، مانند رؤیت، مانند سماع، مانند سمّ، مانند ذوق، مانند لمس ندارد. حسّ ششم هم ندارد. حسّ خیال و بنطاسیا (حس مشترك) ندارد. آقازادههای عقلی و علمی ندارد. اعیان ثابته کنه ذات هم ندارد. پس خلقت به هر معنا از این معانی که بگیرید تولّد است و خدای متعال نه والد است و نه ولد. خدا زاییده نشده است، خدا بابا ندارد. ای تف به ریش این نصارای نافهم که هم خدای بابا دارند، هم خدای بچّه دارند. الآن وقتی به کلیسا مىآیند، در مقابل عیسی بخورات را بخور مىکنند، آنوقت در نماز مىگوید تو را تسبیح مىکنم ای خدای اب (خدای بابا)، تسبیح مىکنم تو را ای خدا بچّه، تسبیح مىکنم تو را ای خدای ننه که مریم است. البته این مال دو فرقهشان است. وقتی به آنها مىگوییم که سه تا خدا شدند، مىگویند: نه، اینها یکی هستند به وحدت حقیقی. مىگوییم چرا؟ چطور؟ مىگویند این رمز کلیسا است این حلوای تنتنانی است تا نخوری ندانی است. این زِ لا حول آنطرف پریده است. درویشهای ما هم گاهی از این حرفها میزنند.

خدا (لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَد وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أحَد) است. خدا همدوش ندارد، خانم ندارد، زوجه ندارد، زیرا:

(لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً) [26]

ای به ره جستجو نعرهزنان، دوست دوست پرده ندارد جمال غیر صفات جلال دم چو فرو رفت هاست، هوست چو بیرون رود باز در این انجمن یوسف سیمین بدن پرده حجازی بساز، یا به عراقی نواز

گربه حرم ور بهدیر کسیت جز او، اوست اوست نیست بر این رخ نقاب، نیست براین مغز پوست یعنی از او در همه، هر نفسی های و هوست آینه خانه جهان، او به همه روبروست غیر یکی نیست راز مختلف از گفتگوست

بهترین شعر که درباره توحید گفتهاند، همین اشعار حاج ملاهادی سبزواری است.

«صلی الله علیك یا اباعبدالله» ای بنده خاصّ خدا! ای مظهر توحید حقتعالی! همین کلمات را هم از طاق ابروی حسین داریم. روی کاکل حسین داریم. در زیارت ناحیه است:

«كُنْتَ لِلرَّسُولِ وَلَداً وَ لِلْقُرْآنِ سَنَداً وَ لِلْأُمَّةِ عَضُداً وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِداً.» [27]

حسین! سند قرآن تویی، بازوی ملت تویی، پشت و پناه اسلام تویی. اگر حسین7 نمىبود اثری از قرآن نمانده بود. احکام اسلام را حسین7 با خون خودش نگهداری کرد، با خون جوانانش، مخصوصاً با خون بچّه شیرخوارهاش: «یا قوم! ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطّفل الرضیع.»

اینطور ارباب مقاتل نقل کردهاند و ما هم نقل مىکنیم. صدا زد: ای لشگر! اگر به من رحم نمىکنید، با اینکه پشت و پناه من، بازوی من، پسران من، همه کشته شدهاند، به این بچّه شیرخواره رحم کنید. ببینید بچه چگونه از سوز عطش، مثل آتش مشتعل است. طفل در دست پدر چون نوگلی، مثل یک غنچه گلی، مثل یک بچّه طاووسی، بالای دست بابا؛ گاهی هم از شدّت عطش گردنش را بلند مىکند، گاهی سر را روی دوش بابا مىگذارد، من نمىدانم سر چه جور قرار گرفته است. همینکه حسین سخنش را گفت، یکوقت دید توی بدنش زلزله افتاد. این مرغ دارد پرپر مىزند. همچه که برگشت نگاه کرد، دید تمام رگهای علی...

[1] . سوره اعراف، آیه 52.

[2] . سوره بقره، آیه 2-3.

[3] . سوره نمل، آیه 80.

[4] . سوره اسراء، آیه 82.

[5] . سوره اسراء، آیه 88.

[6] . سوره اعراف، آیه 31.

[7] . عَنِ الْعَالِمِ7 قَالَ: الْحِمْيَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَ الْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَ عَوِّدْ بَدَناً مَا تَعَوَّدَ. (مستدرک الوسائل، ج16، ص452)

[8] . سوره زمر، آیه 3.

[9] . الفیه ابن مالک، باب الضمیر.

[10] . عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ7 فِي قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) قَالَ: قُلْ أَيْ أَظْهِرْ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ نَبَّأْنَاكَ بِهِ بِتَأْلِيفِ الْحُرُوفِ الَّتِي قَرَأْنَاهَا لَكَ لِيَهْتَدِيَ بِهَا (مَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ) وَ هُوَ اسْمٌ مَكْنِيٌّ مُشَارٌ إِلَى غَائِبٍ فَالْهَاءُ تَنْبِيهٌ عَلَى مَعْنًى ثَابِتٍ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ كَمَا أَنَّ قَوْلَكَ هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ نَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَةِ الشَّاهِدِ الْمُدْرَكِ.

فَقَالُوا: هَذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَةُ الْمُدْرَكَةُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشِرْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ! إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَ نُدْرِكَهُ وَ لَا نَأْلَهَ فِيهِ. فَأَنْزَلَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) فَالْهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ وَ لَمْسِ الْحَوَاسِّ، وَ أَنَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ بَلْ هُوَ مُدْرِكُ الْأَبْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاس. (التوحيد، ص88-89)

[11] . سوره بقره، آيه 107 و آيات متعدد ديگر.

[12] . شرح نهجالبلاغه، ج13، ص51.

[13] . عيون اخبارالرضا7، ج1، ص151.

[14] . بحارالأنوار، ج3، ص262.

[15] . قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ7 يَقُولُ: قَدِمَ وَفْدٌ مِنْ أَهْلِ فِلَسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ7 فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ، فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ: تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْرُفٍ، فَالْأَلِفُ دَلِيلٌ عَلَى إِنِّيَّتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ: (شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ) وَ ذَلِكَ تَنْبِيهٌ وَ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِّ. وَ اللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلَهِيَّتِهِ بِأَنَّهُ هُوَ اللهُ وَ الْأَلِفُ وَ اللَّامُ مُدْغَمَانِ لَا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَ لَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَظْهَرَانِ فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ بِلُطْفِهِ خَافِيَةٌ لَا تُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا تَقَعُ فِي لِسَانِ وَاصِفٍ وَ لَا أُذُنِ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ هُوَ الَّذِي أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَاهِيَّتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحِسٍّ أَوْ بِوَهْمٍ لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِّ، وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَةِ فِي أَجْسَادِهِمُ الْكَثِيفَةِ، فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرَ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ الصَّمَدِ لَا تَتَبَيَّنُ وَ لَا تَدْخُلُ فِي حَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَ لَطُفَ، فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَاهِيَّةِ الْبَارِئِ وَ كَيْفِيَّتِهِ أَلِهَ فِيهِ وَ تَحَيَّرَ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّوَرِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُمْ وَ مُرَكِّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ. وَ أَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلَهُ صِدْقٌ وَ كَلَامَهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ. وَ أَمَّا الْمِيمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ. وَ أَمَّا الدَّالُ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَ الزَّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يُكَوِّنُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ. ثُمَّ قَالَ7: لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِيَ الَّذِي آتَانِيَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ7 حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ وَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْماً جَمّاً هَاهْ هَاهْ، أَلَا لَا

أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ، أَلَا وَ إِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ. ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ7: الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَ وَفَّقَنَا لِعِبَادَتِهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ جَنَّبَنَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ حَمْداً سَرْمَداً وَ شُكْراً وَاصِباً وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ يَقُولُ لَمْ يَلِدْ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَرِثُهُ وَ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ لَهُ وَالِدٌ يَشْرَكُهُ فِي رُبُوبِيَّتِهِ وَ مُلْكِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ فَيُعَاوِنَهُ فِي سُلْطَانِه. (التوحيد، ص92-93)

[16] . التوحيد، ص236.

[17] . سوره غافر، آيه 16.

[18] . سوره حمد، آيه 3.

[19] . التوحيد، ص231، حديث 1.

[20] . بحارالأنوار، ج67، ص295.

[21] . قَالَ النَّبِيُّ9: أصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ:

أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللهَ بَاطِلٌ وَ كُلُّ نَعِيْمٍ لا مَحَالَةَ زَائِل. (بحارالأنوار، ج67، ص295)

[22] . قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ: وَ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ7 عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ7 عَنْ أَبِيهِ7: أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ7 يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخُوضُوا فِي الْقُرْآنِ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ. فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللهِ9 يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّهُ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ. فَقَالَ: اللهُ أَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ. لَمْ يَلِدْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ كَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، وَ لَا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ، وَ لَا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَاوَاتُ كَالسِّنَةِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَةِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَةِ وَ الضَّحِكِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَةِ وَ السَّأْمَةِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ، وَ أَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ، وَ لَمْ يُولَدْ لَمْ يَتَوَلَّدْ مِنْ شَيْءٍ، وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَيْءٍ كَمَا تَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَنَاصِرِهَا كَالشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ وَ الدَّابَّةِ مِنَ الدَّابَّةِ وَ النَّبَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْيَنَابِيعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ، وَ لَا كَمَا تَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ اللَّطِيفَةُ مِنْ مَرَاكِزِهَا كَالْبَصَرِ مِنَ الْعَيْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ وَ الْكَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّمْيِيزِ مِنَ الْقَلْبِ وَ كَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ، لَا بَلْ هُوَ اللهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَ لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ، مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ

يَتَلَاشَى مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيئَتِهِ وَ يَبْقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ، فَذَلِكُمُ اللهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ. (بحارالانوار، ج3 ، ص223)

[23] . سوره مائده، آیه 18.

[24] . سوره توبه، آیه 30.

[25] . نحل، 58.

[26] . سوره اسرا، آیه 111.

[27] . بحارالانوار، ج98، ص239، زیارت ناحیه مقدسه.